

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال دوم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۹

بررسی پدیده نارسیم (خودستایی) در شعر حافظ ومنتبی*

دکتر علی باقر طاهری نیا
دانشیار دانشگاه بوعلی سینا
مریم عابدی
کارشناس ارشد ادبیات فارسی
مریم رحمتی ترکشوند
کارشناس ارشد ادبیات عربی

چکیده

این که شاعران به واسطه برخورداری از یک موهبت درونی و هنر باطنی از دیگران متمایز هستند، امری بدیهی به نظر می‌رسد؛ لیکن بسیاری اوقات به همین تلقی بسنده نشده است، بلکه شاعران زبان به تمجید و تعظیم مبالغه‌آمیز خود گشوده‌اند. از آنجا که خودستایی و خودبرتربینی - یا به تعبیر روان شناختی نارسیم - از مقوله‌های مورد توجه روانشناسان است، در یک پژوهش تطبیقی از نظر هنری به واکاوی خودستایی شاعرانه حافظ و منتبی پرداخته شد. آنچه در مقام تمایز میان خودبرتربینی حافظ و منتبی به وضوح به چشم می‌خورد، این است که حافظ صرفاً شخصیت هنری خود را می‌ستاید و آن، از طریق صنعت تجرید و به واسطه لطافت هنری مورد قبول خواننده و مخاطب نیز واقع می‌شود. در حالی که منتبی به زبان متکلم و ضمیر مالکیت، شخصیت حقیقی و هنری خود - هر دو - را می‌ستاید و این بعد بیشتر نشان از خودستایی و خودبرتربینی و تکبر دارد. به هر ترتیب، آنجا که از خودستایی شاعر در مذاق مخاطب خوش می‌آید، آن را زیر مجموعه نارسیم هنری قرار دادیم که از پدیده خودشیفتگی به عنوان یک اختلال روانی، متمایز است.

واژگان کلیدی

شعر، نارسیم، نقد، حافظ، منتبی، خودستایی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۹/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱/۲۴
نشانی پست الکترونیک نویسنده: btaheriniya@yahoo.com

۱- مقدمه

«کلمه نارسیزم از افسانه یونانی در مورد مرد جوانی به نام نارسیس برگرفته شده. او عاشق تصویر خود در آب شد و چون هرگز نتوانست به تصویر دست یابد، تصویری که فکر می کرد پری دریایی باشد، غمگین گشت و عاقبت مرد» (ساراسون، ۱۳۸۱، ص ۵۱۸). علم روانشناسی امروزه پدیده خودشیفتگی یا نارسیزم را یک اختلال روانی ناشی از نوع تربیت و کمبودهای شخص در دوران کودکی یا بزرگسالی تعریف می کند و در توصیف این اختلال عوامل تعیین کننده ای از قبیل «احساس افراطی اهمیت داشتن و انتظار الطاف ویژه و نیاز به توجه مستمر، عزت نفس شکننده و فقدان همدردی و علاقه به دیگران را بیان می کند. افراد دارای اختلال شخصیت خود شیفته اغلب با رویاهایی در مورد موفقیت نامحدود و درخشان، قدرت زیبایی و روابط عشقی آرمانی مشغول هستند. ممکن است مشکلاتشان را بی همتا بپندارند و احساس کنند تنها افراد هم سطح خودشان آن ها را درک می کنند.» (همان، ۱۳۸۱، ص ۵۱۸).

روانشناسان دلیل پیدایش چنین اختلالی را بی توجهی والدین به فرد در زمان کودکی می دانند و این طور استدلال می کنند که شخص بیمار به خاطر بی توجهی، به دنیای درون خود فرو رفته و برای جبران کمبود محبت و توجه دیگران، در خود ویژگی های مثبت و قابل دفاعی پیدا می کند و در مقابل آن ها از دیگران انتظار توجه بیش از حد دارد و خود را مستحق چنین توجهی می داند. به طور کلی، ویژگی های فرد خود شیفته بنا به تعریف چنین استنباط می شود:

- ۱- فرد خودشیفته به کسی غیر از خود فکر نمی کند.
- ۲- نسبت به دیگران احساس محبت نمی کند و به کسی عشق نمی ورزد.
- ۳- انتظار توجه بیش از حد از دیگران دارد.
- ۴- دارای حسادت نسبت به دیگران است و برای دفاع از خود دیگران را تحقیر می کند.

از آنجا که در اشعار دو شاعر بزرگ و صاحب نام فارسی و عربی، یعنی حافظ و مثنوی، مظاهری از این پدیده به وضوح به چشم می خورد، این پژوهش

در پی آن است که به تحلیل ابعاد این پدیده و تفاوت های احتمالی آن در شعر هریک از دو استوانه بزرگ فارسی و عربی پردازد؛ شاید از آن پس در کنار خودشیفتگی مورد نظر روانشناسان نوع دیگری از خودشیفتگی معرفی شود که انطباق آن بر شعر ایشان منطقی تر باشد.

۲- حافظ و شخصیت هنری او

شمس الدین محمد ملقب به حافظ شیرازی یکی از ستارگان ادب و شعر فارسی است. وی در اوایل قرن هشتم در شیراز به دنیا آمد. از خانواده وی و نیز دوران کودکی او اطلاع دقیقی در دست نیست و هر آنچه در کتابها و تذکرهها در این باره آمده است، افسانهای بیش نیست. تنها چیزی که همه تذکره نویسان از دوران کودکی وی بر آن اتفاق نظر دارند، این است که او در سن هشت سالگی حافظ کل قرآن بوده است، به همین دلیل ملقب به حافظ شده است. حافظ از شاعران سبک عراقی است و قالب عمده شعری در این سبک، غزل می باشد و از آنجایی که هر قالبی مختص به مضمونی خاص می باشد، شاعران پیش از او در این سبک، قالب غزل را برای مضامین عاشقانه و عرفانی برگزیده اند. اما حافظ در تطابق مضمون و قالب شعری نسبت به گذشتگان خود قالب شکنی کرده است؛ به گونه ای که علاوه بر عشق و عرفان، مدح، رثا و فکر فلسفی خود را در این قالب ریخته است. کلام او فخیم و والا و سبک او منحصر به فرد است. او پیوند دهنده عشق و عرفان است. بدین معنی که شعر کاملاً عاشقانه را با شعر کاملاً عارفانه تلفیق می کند و مضمونی نو می آفریند.

یکی از ویژگی های اصلی شاهکارهای بزرگ در ادبیات و راز جاودانگی آن، توسعه یافتن خصوصیات روحی هنرمند به روح همه انسان هاست؛ به این معنی که مخاطب خود را به جای خالق اثر بگذارد و آن اثر هنری یا ادبی را زبان گویای احساسات و ناگفته های درونی خود بداند. شعر حافظ دارای چنین خصوصیتی است. او زمانی که از «من» سخن می گوید، تنها منیت خود را در نظر نگرفته است؛ بلکه «من» او نماینده منیت همه انسان هاست. دیگر اینکه زبان او نیز دارای همین گستردگی است؛ به طوری که معنی واژه ها محدود به یک یا دو معنی نیست؛ بلکه او به گونه ای واژه ها را به کار می گیرد که تمام

معانی قاموسی و تاریخی و حتی اسطوره‌ای آن واژه را تداعی می‌کند. حافظ در وصف طبیعت هم کاملاً هنرنمایی می‌کند. او نه مانند شاعران سبک خراسانی است که با تشبیهات ساده و ملموس کلام خود را بیاراید و نه مانند شاعران سبک هندی است که خواننده را از پیچیدگی شعر و نازک خیالی‌های خود ملول سازد. او راه بینابینی را پیش گرفته و با جان بخشی به طبیعت و استفاده از صنایع لفظی و معنوی، طبیعتی ماورای آنچه چشم می‌بیند، به تصویر می‌کشد. وی برای بیان فکر خویش از همه چیز بهره می‌گیرد. شاعری است که تقریباً از همه شاعران پیش از خود الهام گرفته و همان مضمون را به سبک خود بیان کرده است. «آن میزان که حافظ از شعر پیشینیان خود متأثر شده، کمتر شاعری به پای او می‌رسد. اخذ و اقتباس او از لفظ و معنای شاعران پیشین چندان وسیع و عمیق است که اگر از آن به مصادره و حتی غارت تعبیر کنیم، با آن که تعبیری نامحترمانه است، ولی نامنصفانه نیست؛ ولی هیچ موضوع و مضمونی نیست که حافظ از دیگری گرفته و یک پرده هنری تر عرضه نکرده باشد.» (خرمشاهی، ۱۳۸۴، ص ۶۴). از ویژگی‌های دیگری که شعر حافظ را از دیگر شاعران متمایز می‌کند، به کارگیری زبان و ساختار دستوری جملات و ابیات است؛ به طوری که در غالب اشعار او ساختار نحوی جمله درست و بدون نقص است و ردیف که در پایان بیت می‌آید، به صورت فعل است که این امر باعث روانی شعر شده؛ چنانکه خواننده هنگام خواندن شعر او احساس تکلف نمی‌کند. مهم‌ترین خصیصه شعر حافظ و بزرگترین هنر او که موجب در پرده سخن گفتن او شده، ایهام است. «صنعت ایهام از صنایع معروف بدیعی است و به کار بستن آن در شعر اختصاص به حافظ ندارد، جز اینکه ایهام در شعر دیگر شاعران با ایهام در شعر حافظ همانقدر فرق و فاصله دارد که شعر او با شعر دیگران» (مرتضوی، ص ۲۰۲).

غنای شعر حافظ از نظر صنایع بدیعی و بیان و معانی و محتوی به حدی است که محدود به یک یا چند ویژگی نمی‌شود. از دیگر هنرهایی که در شعر خود به کار برده است، به کارگیری واژگان موزون و هماهنگی بین واج‌های آوایی، ترتیب حروف و نیز هماهنگی بین وزن عروضی و موضوع شعر می‌باشد. همین ظرافت‌ها و هنرنمایی‌ها باعث شده است که حافظ شناسان

معاصر او را موسیقی دان بدانند: « حافظ موسیقی شناس یا موسیقی دان بوده است، چرا که علاوه بر نشانه‌هایی که در الفاظ زیبا و وزن های دلنشین اشعارش است، صوت خوش داشته و با گوشه‌های موسیقی ایرانی آشنا بوده است» (ملاح، ۱۳۶۳، ص ۸۰). در چند جا حافظ به خوش آواز بودن خود اشاره کرده است:

غزل سرایی ناهید صرفه‌ای نبرد در آن مقام که حافظ بر آورد آواز
(دیوان حافظ، ۱۳۷۷، ص ۲۰۱)

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم
(همان، ص ۲۶۰)

موتیف اشعار حافظ را اگر در کل دیوانش در نظر بگیریم، به چند موضوع از جمله شادباشی و اغتنام فرصت، آزادگی، مبارزه با ریا و دیگر اندیشه‌های ملامتی محدود می شود. به عبارت دیگر، مضمون اشعار او با اخلاقیات پیوند خورده است. «مضمون شعر او همیشگی و جاودانه است. از آزادگی سخن می گوید، با ریا و جهل می ستیزد و نیکی را گرامی می دارد. از رنجی مشترک با همه انسان ها می سوزد و دردی را واگویی می کند که زخم پنهان جامعه در بند است. بدین گونه شعر او مرز زمانی ندارد. او به یاری این زبان مرزهای زمانی را از بین می برد و انسان عصر خویش را به انسان تاریخی بدل می کند. شیوه کلامش آن گونه خطابی نیست که در ورطه گزارش تاریخی سقوط کند. زبان حافظ، زبان جهانی و انسان حافظ، انسان تاریخی است.» (عمادی، ۱۳۷۰، ص ۷۸).

دیوان حافظ یکی از جاودانه ترین آثار ادب فارسی است. هر قدر که بیشتر می رویم، مضامین آن تازه تر به نظر می آید و رنگ کهنگی و غبار فراموشی نمی گیرد؛ چنانکه امروز پس از گذشتن شش قرن از زمان حافظ هنوز مردم امید رسیدن به آرزوهایشان را در اشعار حافظ جستجو می کنند. راز این محبوبیت و جاودانگی را دکتر منوچهر مرتضوی در سه ویژگی کلی اساسی می داند: «اولا: توفیق در آفرینش حداکثر زیبایی و گوشنوازی

و تناسبات در قالب و صورت شعر، ثانیاً: توفیق در آفریدن چشم انداز نامحدود تخیل و تجسس در مفهوم و محتوای معنوی شعر، ثالثاً: همنوایی لا زمان حیرت انگیز با آمل و آلام و ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه خواننده، فرد و یا جامعه» (مرتضوی، ۱۳۷۰، ص ۲۳).

در این سه ویژگی تمام عناصری که باعث می شود شعر یک هنرمند در اوج زیبایی و کمال پختگی باشد، وجود دارد. در تعریف شعر حافظ شاید کاملترین سخن این باشد که: «در شاعری خواجه امور و نکاتی چند جمع شده که مجموعه آن ها به مرتبه اعجاز رسیده است؛ چنانکه هریک از این امور را جداگانه تحت نظر بگیریم، ممکن است آن در کلام دیگران نیز یافت شود؛ لیکن کلام خواجه مصداق «آنچه خوبان همه دارند تو یک جا داری» می باشد.» (شلی نعمانی، ۱۳۳۹، ص ۱۹۴).

سخن آخر اینکه برای معرفی ویژگی های شعر حافظ که هیچ کدام از آن ها تنها مختص به حافظ نیست و شاعران پیش از وی نیز بسیار از آن بهره گرفته اند و تعریف کاملی از ظرافت هایی که باعث تفاوت شعر او از دیگر شاعران شده است، باید به کلام خود او تمسک جویم و تعبیر "آن" را که او در شعرش برای بیان ویژگی های غیر قابل توصیف معشوق می آورد، به کار ببریم. آنجا که می گوید:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باشد که آنی دارد

(همان، ص ۹۷)

۳- بررسی جلوه های نارسیم در شعر حافظ

محققان زیادی درباره شعر و اندیشه حافظ در طول سالیان دراز تحقیق و جستجو کرده اند و از میان اشعار خود او و تذکره هایی که درباره این شاعر عالی قدر مطالبی نوشته اند، به دقت بررسی کرده و زوایای پنهان ظرافت های فکری و زبانی او را کاویده اند. ولی نکته قابل توجهی که از دید حافظ پژوهان فاضل پنهان مانده، این ویژگی از شعر اوست که حافظ کلام خود را بسیار می ستاید و از شعرش تعریف و تمجید می کند. البته یکی از دلایلی که می توان برای چشم پوشی از این امر در شعر حافظ در نظر گرفت، این است که خوانندگان شعرش اعم از خاص و عام، مانند خود او به این باور رسیده اند

که شعر و غزل او تافته جدا بافته ای است که در دیوان هیچ شاعری یافت نمی شود. بنابراین، این خودستایی ها به نظر آنان عجیب و غیر منطقی نیست و برای حافظ که سراینده چنین اشعاری است، عیب محسوب نمی شود. او شعر خود را برتر از شعر دیگران و حتی معجزه می داند که دیگران از گفتن شعری مانند آن عاجزند. شعرش زاییده روح پاک و لطیف خود و الهام گرفته از فیوضات خداوند است. حافظ زبان شعر و توان هنری خود را به سرچشمه الهی متصل می داند. از این روی برای آن مقامی بس فراتر از هم نوعان قایل است. او می گوید:

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است
(همان، ص ۳۰)

حافظ شعرش را از لطایف بهشتی می داند؛ به طوری که اوراق گل و نسرین به شعر او مزین گشته است.

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود
(همان، ص ۱۶۰)

خواجه شیراز حاسدان و مدعیانی که خود را برتر از او می دانستند، بی هنر و عاری از ذوق شعری معرفی می کند و می گوید آنان که از هنر شاعری بی بهره اند، چگونه می توانند از شعر من خرده بگیرند:

مدعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد
(همان، ص ۹۸)

حافظ ببر تو گوی فصاحت که مدعی هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت
(همان، ص ۶۲)

حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت
(همان، ص ۶۹)

نگارندگان این سطور با اینکه خود از کسانی هستند که این خودشیفتگی را به حق و تشریفی دوخته بر بالای او می دانند، بر آنند تا دلایل این نوع خودشیفتگی را بررسی کنند. البته خودشیفتگی در شعر، فقط در شعر حافظ دیده نمی شود، بلکه شاعران پیش از وی و حتی شاعران عرب هم از این

خودستایی و خودشیفتگی برکنار نبوده‌اند. از میان شاعران عرب، متنبی از نظر خودشیفتگی برجسته و قابل توجه است و همین امر باعث شده که ما در این سطور در پی مقایسه این دو شاعر بزرگ برآیم و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. ابتدا نمونه‌های شعر حافظ را که از آن نشان خودشیفتگی به چشم می‌آید، می‌آوریم و سپس، به شرح حال متنبی و اشعار او می‌پردازیم.

حافظ خود شیفته هنر خود شده است و بیشتر شعر و زبان شعری‌اش را می‌ستاید نه شخصیت و منش خود را، به همین خاطر لقب‌هایی مانند حافظ شیرین سخن، حافظ خوش لهجه و حافظ خوش آواز را برای خود برمی‌شمارد. و در واقع پنهان و آشکار، با صراحت و یا با اشاره کلام خود را می‌ستاید:

حافظ چه طرفه نباتیست کلک تو کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکر است

(همان، ص ۳۲) ***

سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آورد که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست

(همان، ص ۲۸) ***

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

(همان، ص ۱۴۳) ***

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم

(همان، ص ۲۶۰) ***

آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد زاغ کلک من به نام ایزد چه عالی مشربست

(همان، ص ۲۵) ***

کسی گیرد خطا بر نظم حافظ که هیچش لطف در گوهر نباشد

(همان، ص ۱۲۶) ***

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

(همان، ص ۲۱۸) ***

حافظ تو این سخن از که آموختی که بخت تعویذ کرد شعر تو را و به زر گرفت

(همان، ص ۶) ***

چون صبا گفته حافظ بشنید از بلبل عنبر افشان به تماشای ریاحین آمد

(همان، ص ۱۳۷) ***

شفا ز گفته شکر فشان حافظ جوی که حاجتت به علاج گلاب و قند مباد

(همان، ص ۸۳)

شعر حافظ به گونه‌ای نیست که فقط مورد پسند خودش باشد و یا اینکه به گزاف شعر خود را تمجید کند، بلکه هم عصرائش و نیز آیندگان از زمان وفاتش تا به امروز ثناگوی شعر او هستند. جامی در بهارستان درباره وی چنین می نویسد: «قدوة الشعراء خواجه حافظ شیرازی، اکثر اشعار وی لطیف و مطبوع است و بعضی قریب به سرحد اعجاز. غزلیات وی نسبت به غزلیات دیگر در سلاست و روانی، حکم قصاید ظهیر را دارد و به قصاید دیگران و سلیقه شعر نزدیک است به سلیقه نزار قهستانی، اما در شعر نزار غث و سمین بسیار است، به خلاف شعر وی؛ و چون در اشعار وی اثر تکلف ظاهر نیست، وی را لسان الغیب لقب کرده‌اند» (جامی، ۱۳۴۸، ص ۱۰۰).

تنها فارسی زبانان نیستند که شیفته و دوستدار شعر حافظ هستند. گوته شاعر آلمانی که یکی از شیفتگان کلام حافظ است و بیشترین تاثیر را در شاعری از او گرفته است، در وصف شعر حافظ می گوید:

حافظا شعر تو نیز همچون این باده ی ناب

می دمد جان به تن رفته به خواب

ره به ما بنمای در این غوغای می

تا پی ات گام نهیم و بر عرش وی (گوته، ۱۳۸۰، ص ۵۴)

خاک یکی از عناصری است که توای حافظ

چه هنرمندانه مطیع خود می سازی

آن هنگام که

به ستایش دلدار نغمه‌ای لطیف می سرایی (همان، ص ۶۲)

شعر حافظ بر خلاف دیگر شاعران که معمولاً پس از مرگشان بر سر زبان ها می افتد، در زمان خودش هم شهره آفاق بود و شاعران معاصرش از شعر او اقتباس می کردند یا در جوابش شعر می سرودند؛ کما اینکه بعضی هم معترف بودند که شعر آن ها به پای شعر حافظ نمی رسد. این حکایت تاریخی منقول از کتاب حبیب السیر مبین اشتهاش شعر حافظ در عصر خویش است:

« روزی شاه شجاع به زبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته، گفت: ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا به مقطع بر یک منوال واقع نشده است، بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شرابست و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل طریقه بلغاست. خواجه گفت: آنچه بر زبان مبارک شاه می گذرد، عین صدق و محض صوابست، اما مع ذلک شعر حافظ در آفاق اشتها تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد.» (خواندمیر، ۱۳۳۳، ص ۳۱۵).

این داستان حتی اگر افسان های بیش نباشد، دلیل بر شهرت حافظ در زمان خویش است. حافظ در اشعارش به این موضوع چنین اشاره می کند:

به شعر حافظ شیراز می رقصند و می نازند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

(دیوان، ص ۳۴۲)

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید که گفته سخت می برند دست به دست

(دیوان، ص ۲۱)

۴- متنبی و منزلت ادبی او

ابو الطیب احمد بن حسین بن حسن بن عبد الصمد الجعفی در سال ۳۰۳ (هـ) در قبیله بنی کنده کوفه متولد شد. در کوفه نشو و نما یافت، سپس آنجا را به سوی شام و در راه کسب علم و ادب، ترک گفت. او در آغوش خانواده های مسلمان پرورش یافت و در بلاد اسلامی سیر و سفر نمود، و به دربار پادشاهان و فرمانروایان مختلفی رفت (فروخ، ۱۹۶۸، ص ۴۵۸).

پدر متنبی سقایی می کرد و شخص مشهوری نبود و مادرش را در کودکی از دست داد و تحت تربیت مادر بزرگش پرورش یافت. او دوران کودکی اش را در عصری مضطرب و مشوش در پایان خلافت عباسی سپری کرد. آنگاه که او شش ساله بود، حلاج به دار آویخته شد و فتنه خوارج و زنگی ها و قرمطیان، عباسیان را به خود مشغول کرد. خلیفه معتضد در بغداد کشته شد و بویه یون بر بغداد و اخشید یون بر حکومت مصر چیره شدند و دولت حمدانیون در شمال شام تاسیس شد. بنابراین، متنبی در این دوره سقوط تمدن اسلامی عربی زندگی کرد و سعی در نجات روح این تمدن، از طریق اشعار خود داشت (فاضلی، ۱۳۷۲، ص ۳۷). «او در سال ۳۲۲ هـ بازداشت شده و به خاطر اتهام به

پیامبری، زندانی گشت و بعد از مدتی با واسطه یکی از فرمانروایان آزاد شد.» (عبد الحمید، هل كان الممتبی مصابا بالاکتتاب، ۲۰۰۰).

او یکی از بزرگترین شاعران عرب است که سخنش فخیم و کلامش محکم و کوبنده است. «در اکثر موضوعات، مخصوصاً فخر و مدح شعر سروده، و از طریق مدح در پی تکسب بوده است و قصیده‌های مدحی او قسمت اعظم دیوانش را در بر گرفته و در وصف شجاعت ممدوح و بخشش و جوانمردی او مبالغه کرده است.» (فروخ، ۱۹۶۸، ص ۴۶۹). شعر او از حکمت و پند خالی نیست و در بی وفایی دنیا و حوادث روزگار توسن خیال را به همه جا رانده است و با استفاده از تعابیر نو و توصیفات ملموس، عنان سخن را به دست گرفته است. در ستایش شعر او چنین گفته‌اند که: «او شاعری چیره دست است که افسار کلمات و عبارات را در دست گرفته و بر همه راز و رمزهای زبان تسلط دارد. هر جا که روی آورد، کلمات نیز به همانجا روی می آورند و هرگاه شعر می سراید، کلام مطیع او می باشد. چشمه نبوغش هرگز نمی خشکد و خورشید موهبت هایش هرگز غروب نمی نماید. شخص نابینا جذب کلامش می گردد، آن سان که فرد ناشنوا نیز سخنش را می شنود.» (فاضلی، ۱۳۷۲، ص ۳). چنانکه خود او در قصیده‌ای که در سرزنش سیف الدوله می سراید، می گوید:

أَنَا مَلءٌ جُفُونِي عَنْ شَوَارِدِهَا وَيَسْهَرُ الْخَلْقُ جَرَّاهَا وَيَخْتَصِمُ
أَنَا الَّذِي نَظَرَ الْأَعْمَى إِلَى أَدَبِي وَأَسْمَعَتْ كَلِمَاتِي مَنْ بِهِ صَمَمٌ

(دیوان منتبی، ج ۳، ص ۳۶۷)

ترجمه: من با خیالی آسوده می آسایم و شعرهایم در شهرها می چرخند، حال آن که مردمان شب را بیدار مانده و در مورد اشعار من به بحث و مناظره می پردازند. من همان کسی هستم که حتی شخص نابینا نیز به اشعار زیبایم می نگرد و ناشنویان نیز آن را می شنوند. (به خاطر قدرت فصاحت بلاغت من در سرودن آن).

او شاعری چیره دست و سخنوری تواناست. بعضی از ناقدان در شعر و شاعری مقام اول را به وی اختصاص داده‌اند. ابن رشیق قیروانی در خصوص جایگاه شعری وی چنین می آورد: «در بین شاعران نوگرا، اسمی مشهورتر از ابونواس و سپس، ابو تمام و بحتری نیست. و بعد شاعران مشهوری چون ابن

رومی و ابن معتز در پی آنان آمدند. واسم ابن معتز چنان مشهور شد که جایگاهش همانند ابونواس در بین شاعران نوگرا و امرؤ القیس در میان قدما گشت. و این سه (ابونواس، ابوتمام و بحتری) را تقریباً همه می شناختند تا اینکه منتبّی آمد و دنیا پر از آوازه او گشت و دیدگان متوجّه او شد» (قبروانی، ج ۱، ص ۸۲).

این گونه مدح و تمجیدی که ابن رشیق درباره منتبّی بر زبان آورده است. بهترین و کاملترین شیوه مدح در بیان اهمّیت و عظمت شخص است؛ بدین معنی که وی ابتدا شاعران بزرگی را نام می برد و آن ها را می ستاید. سپس، از منتبّی سخن به میان می آورد و مقام او را نسبت به شاعران پیشین و الاثر قرار می دهد. گویی با آمدن منتبّی شعر دیگر شاعران چندان جلوه ای ندارد.

در زیبایی شعر او سخن بسیار رفته است. جایگاه بسیار والایی در شاعری دارد که برای دیگران دست نداده است. «او یگانه زمان خود و اعجوبه عصرش است و شعر او تاکنون سرچشمه وحی و الهام شاعران و ادیبان بوده است. او شاعر معانی بود که در واقع شعر و حکمت را با هم در آمیخته، و بیشترین توجه خود را معطوف معنا می نمود و معانی زیادی را در یک بیت جا می داد. او شعر را از قید و بند هایی که ابوتمام برای آن فرض کرده بود و اسلوب های خاص عربی، رها ساخت و پیشوای روش ابداعی شعر عربی به شمار می آید. شعر منتبّی در واقع، تصویر صادق عصر و زندگی او می باشد. آینه تمام نمای انقلاب ها و اضطراب های عصر او به شمار آمده و ما را به مذهب ها و آرا و عقاید زمان شاعر و شکوفایی علم و فلسفه راهنمون می سازد.» (منزلة المنتبّی الشعرية، من ویکیبیدا، الموسوعة الحرة، ۳۱ دسامبر ۲۰۰۷).

به هر ترتیب، آنچه در کلام محققین ناریسمی منتبّی به چشم می خورد، دو نکته است: نکته اول اینکه: این محققان از مقوله روش روانی آدلر استفاده کرده اند، روشی که مبتنی بر فرضیه «انسان از لحاظ عضوی و یا موقعیت اجتماعی موجود ناقصی می باشد و به خاطر اینکه این عقده کمبود و حقارت را جبران کند، به ابزار آلاتی دیگر پناه می برد تا توازن روانی خود را تضمین کند، اما نکته دوم در نوسان بین دستاوردهای روانشناسی فرویدی و رساله های آدلری، نمایان می شود و این نکته را بیان می کند که ناریسم در واقع، به

منزله ابزار جایگزینی فقدان محبت مادری است.» (الترجسیّة ، شبکه النبأ المعلوماتية-الجمعة ۲۴ آب/۲۰۰۷-۱۰/شعبان/۱۴۲۸).

۵- بررسی جلوه‌های نارسسیم در شعر منتبی

منتبی از جمله شاعرانی است که شعر خود را می ستاید و به شعرش مباحثات می کند که این امر کاملاً در اشعار او مشهود است. دیوان او سراسر سخن از مفاخره و برتری او نسبت به دیگران است و این صراحت بیان در فخر و ستایش باعث شده که صاحب نظران، غرور و خودشیفتگی را از ویژگی‌های بارز شعر وی بدانند.

خلقیات منتبی از جنبه‌های مختلفی مورد توجه است: خودبزرگ بینی و تواضع، میل به دنیا و روی گردانی از آن، خودشیفتگی و فخریه شجاعت، بدبینی و نفرت از زمانه و اهل آن، همه این جوانب از منتبی شخصیتی نادر ساخته است. او بسیار خودشیفته و مغرور است و خود را از هر عیب و نقصی بری می داند (فاضلی، ۱۳۷۲، ص ۳۷).

مَا أَبْعَدَ الْعَيْبَ وَالنُّقْصَانَ عَن شَرَفِي أَنَا الثُّرَيَّا، وَذَانَ الشَّيْبِ وَالْهَرَمِ

(همان، ج ۳، ص ۳۷۱)

ترجمه: چقدر عیب و کاستی از منزلت و شرف پاک من به دور است! من همچون ستاره ثریا بلند مرتبه‌ام و عیب و نقص چون پیری و افسردگی فرسنگ‌ها با من فاصله دارد.

سراسر دیوان او را سخن از آرزوهای بزرگ و بزرگی و بزرگان پر می کند. او خود را برتر از دیگران می داند و هیچ گاه نمی تواند در کلام خود حرفی از روح باعظمت خود به میان نیاورد. شاید هنگام مدح دیگران سستی در کلامش باشد، اما هیچ وقت در خودستایی هایش سستی راه نمی یابد. و این چنین مدح بزرگان را در خدمت بزرگی نفسش قرار می دهد (فاخوری، ۱۴۲۲، ص ۷۹۵). همانطور که گفته شد، علاوه بر فخامت کلام و غنای معانی در اشعار منتبی، آشکارترین ویژگی ای که به چشم می خورد، مدح و ستایش خود به خاطر شجاعت، مناعت طبع، و زیبایی کلام می باشد و دیوان او سرشار از نموده‌های خودشیفتگی است که هر بار در شکلی نو تجلی می یابد:

وَمَا أَنَا مِنْهُمْ بِالْعَيْشِ مِنْهُمْ وَلَكِنْ مَعْدِنُ الذَّهَبِ الرَّغَامِ

(همان، ج ۴، ص ۱۷)

ترجمه: با آنکه در میان آنان (مردم عصر) می‌زیم، ولیکن جزو آنان نیستم (و این چیز شگف آوری نیست)، چرا که طلای ناب نیز در میان خاک است.

وَإِنِّي لَنَجْمٌ تَهْتَدِي صُحْبَتِي بِهِ إِذَا حَالَ مِنْ دُونِ النُّجُومِ سَحَابٌ

(همان، ج ۱، ص ۱۹۱)

ترجمه: وبی گمان من ستاره‌ای هستم که چون ابر، حجابی بر ستارگان گردد، یاران و همراهانم به یاری من راه می‌یابند.

وَتُنْكِرُ مَوْتَهُمْ وَأَنَا سُهَيْلٌ طَلَعْتُ بِمَوْتِ أَوْلَادِ الزَّانِءِ

(همان، ج ۱، ص ۱۲)

ترجمه: چگونه منکر نابودی ایشان می‌شوی! حال آن که من خود آنان را از پای در آوردم.

وَتَرَى الْفُتُوَّةَ وَالْمُرُوَّةَ وَالْأَبُو وَهِنَّ الثَّلَاثُ الْمَانِعَاتِي لَدَّتِي
وَه فِي كُلِّ مَلِيحَةٍ ضَرَّاتَهَا فِي خَلْوَتِي لَا الْخَوْفُ مِنْ تَبِعَاتِهَا

(همان، ج ۱، ص ۲۲۷)

ترجمه: تنها جوانمردی و رشادت و اصالت نیکوی من است که مرا از دست زدن به کارهای ناپسند باز می‌دارد و گرنه من از پیامدهای آن ترسی به دل راه نمی‌دهم.

او خود از شجاعت و جنگجویی اش خبر می‌دهد و خود را اهل شمشیرزدن و هم چنین اهل علم و قلم می‌داند، و با جسارت بیان می‌کند که بیابان‌های سوزان و اسب‌های چالاک و شب‌های طولانی او را کاملاً می‌شناسند:

الْحَيْلُ وَاللَّيْلُ وَالْبَيْدَاءُ تَعْرِفُنِي وَالسَّيْفُ وَالرُّمْحُ وَالْقِرْطَاسُ وَالْقَلَمُ

(همان، ج ۳، ص ۳۶۹)

ترجمه: اسب‌های چابک و شب‌طولانی و صحراهای سوزان و همچنین، شمشیر و سرنیزه و کاغذ و قلم مرا به خوبی می‌شناسند. (به خاطر همراهی همیشگی من با آنان).

شاعر این قطعه را در اوان جوانی فی البداهه خطاب به برخی مردمان بنی کلاب که در حال هم پیالگی بودند، سرود. و این حکایت از والا همّتی و بلند پروازی او دارد:

لَأَجَبْتِي أَنْ يَمَلُّوا	بِالصَّافِيَاتِ الْاَكُوْبَا
وَعَلَيْهِمْ أَنْ يَبْدُلُوا	وَعَلَيَّ أَنْ لَا أَشْرِبَا
حَتَّى تَكُونَ الْبَاتِرَاتِ	الْمُسْمِعَاتِ فَأَطْرِبَا

(همان، ج ۱، ص ۱۰۶)

ترجمه: یاران مرا می سزد که پیمانۀ ها، از باده ها پر سازند و بر ایشان است که باده را بذل و بخشش کنند، ولی بر من سزاوار است که از آن ننوشم تا آن که بر چکاچکک شمشیرهای بران، سماع و طرب کنم.

وَأِنِّي إِذَا بَاشَرْتُ أَمْرًا أُرِيدُهُ	تَدَانَتْ أَقَاصِيهِ وَهَانَ أَشْدُهُ
--	---------------------------------------

(همان، ج ۲، ص ۲۷)

ترجمه: هرگاه قصد کاری را کنم، به خاطر عزم و همّت والایی که دارم، سخت ترین آن بر من سهل و ساده است.

وَمَنْ يَكُ قَلْبُ كَقَلْبِي لَهُ	يَشُقُّ إِلَى الْعِزِّ قَلْبَ التَّوَى
-----------------------------------	--

(همان، ج ۱، ص ۴۲)

ترجمه: هر آن که قلبی شجاع و با اراده همچون قلب من داشته باشد، بی تردید در معرکه های هلاکت و نابودی وارد شده و پیروزمندانه به عزّت می رسد.

او در مدح عظمت عزمش غلو کرده است:

أَعَزَمِي طَالَ هَذَا اللَّيْلِ فَانظُرْ	أَمْنِكَ الصَّبْحَ يَفْرَقُ أَنْ يُوْبَا
--	--

(همان، ج ۱، ص ۱۳۹)

ترجمه: ای عزم و همت پولادین من، بنگر که امشب چه طولانی گشت، آیا صبح از تو می هراسد که باز گردد.

إِلَيَّ لَعْمَرِي قَصْدٌ كُلُّ عَجَبِيَّةٍ كَأَنِّي عَجِيبٌ فِي عَيْونِ الْعَجَائِبِ
(همان، ج ۱، ص ۱۵۱)

ترجمه: همانا هر امر شگفتی از من در عجب است، بنابراین تمام امور شگفت قصد دیدار مرا نموده اند. در واقع، در این بیت نفس خود را عزیز و بزرگ می داند و مصیبت های زیادی را که بر او نازل شده، وصف می کند.

يُغَيِّرُ مِنِّي الدَّهْرُ مَا شَاءَ غَيْرُهَا وَأَبْلُغُ أَقْصَى الْعُمُرِ وَهِيَ كَعَابُ
(همان، ج ۱، ص ۱۹۰)

ترجمه: روزگار از جسم من هر چه جز آن را بخواهد، دگرگون می سازد و من به پایان عمر می رسم، در حالی که آن همت به دوشیزه ای جوان ماند.

شاعر در قصیده ای که در مدح سیف الدوله سروده است، با جسارت تمام، چنین بیان می کند که شاعران دیگر فقط ادعای شاعری دارند و تنها او یگانه شاعر حقیقی دوران خود می باشد:

خَلِيلِيَّ إِنِّي لَا أَرَى غَيْرَ شَاعِرٍ فَلِمَ مِنْهُمْ الدَّعْوَى وَمِنِّي الْقَصَائِدُ
(همان، ج ۱، ص ۲۷۱)

ترجمه: یاران! من جز یک شاعر (که خود باشم) شاعری دیگر نمی بینم و گرنه چرا از سوی ایشان ادعا هست و از سوی من اشعار ناب.

متنبی اشعار خود را در و گوهری بسیار ارزشمند می داند که آن را به پادشاه شایسته ای همچون سیف الدوله هدیه می کند و در این باره چنین آواز سخن سر می دهد:

لَكَ الْحَمْدُ فِي الدَّرِ الَّذِي لِي لَفْظُهُ فَإِنَّكَ مُعْطِيهِ وَإِنِّي نَاطِمٌ
(همان، ج ۳، ص ۳۹۱)

ترجمه: این درّ و گوهری که الفاظ زیبایش از آن من است، حامل حمد و ستایشی از توست. تو آن مرواریدها را به من می بخشی و من نیز آن ها به رشته در می آورم.

شاعر اشعار خود را گلستانی می داند که به وسیله عقل و اندیشه آبیاری می شود، مثلاً در قصیده‌ای که در مدح طاهر بن حسین علوی سروده، چنین می گوید:

حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ لِسَانِي حَذِيقَةً سَقَاهَا الْحَجَجِيُّ سَقَى الرِّيَاضِ السَّحَابُ

(همان، ج ۱، ص ۱۵۸)

ترجمه: از زبان شیرین خود گلستانی از اشعار به نزد او بردم که عقل و اندیشه آن را همچون فروباریدن ابرها در سبزه زارها آبیاری نموده بود.

متنبی به حسن و نیکویی شعر خود می بالد و در ضمن مدح سیف الدوله چنین می سراید:

وَلَكِنَّهُ طَالَ الطَّرِيقُ وَلَمْ أَزَلْ أَفْتَشُ عَنْ هَذَا الْكَلَامِ وَبِنَهْبٍ

(همان، ج ۱، ص ۱۸۷)

ترجمه: ولیکن راه طولانی گشت و از بلاد بسیاری گذشتم تا نزد تو آمدم و پیوسته از این دست سخنان مدح و ستایش از من خواسته می شد و گویی شعر من از غایت حسن و نیکویی به تاراج می رفت.

شاعر به سخنان جذاب و دلنشین خود فخر کرده و با اعتماد به نفس شعر خود را شعری عالمگیر معرفی می کند که بادیه و شهر را در بر گرفته است:

فَشَرَّقَ حَتَّى لَيْسَ لِلشَّرْقِ مَشْرِقٌ وَعَرَبَ حَتَّى لَيْسَ لِلغَرْبِ مَغْرِبٌ

(همان، ج ۱، ص ۱۸۷)

ترجمه: پس شعرم به خاور رسید تا آنکه فراسوی آن خاوری نبود و نیز به باختر رسید، چنان که آن سوتر باختری نبود.

إِذَا قُلْتُهُ لَمْ يَمْتَنِعْ مِنْ وُصُولِهِ جِدَارٌ مُعَلَّى أَوْ خَبَاءٌ مُطَنَّبٌ

(همان، ج ۱، ص ۱۸۷)

ترجمه: چون شعر سراییم، دیواری برافراشته یا خیمه‌ای به طناب استوار گشته، مانع رسیدن آن به دیگران نمی‌گردد.

در قصیده‌ای که در مدح سیف الدوله سروده است، در فخر به ادب والای خود چنین می‌گوید:

وَمَا أَنَا إِلَّا سَمَهْرِيٌّ حَمَلْتَهُ فَزَيْنَ مَعْرُوضًا وَرَاعَ مُسَدَّدًا
وَمَا الدَّهْرُ إِلَّا مِنْ رِوَاةٍ قَصَائِدِي إِذَا قُلْتُ شِعْرًا أَصْبَحَ الدَّهْرُ مُنْشِدًا
فَسَارَ بِهِ مَنْ لَأَ يَسِيرُ مُشْمَرًا وَغَنِّي بِهِ مَنْ لَا يُغْنِي مُعْرَدًا

(همان، ج ۱، ص ۲۹۰)

شاعر خطاب به ممدوح خود، می‌گوید من برای تو همچون سرنیزه‌ای هستم که وقتی آن را بر دوش حمل می‌کنی، مایه زینت تو است و در واقع، بیان می‌کند که من در میان دوستان و دشمنان مایه زینت تو هستم که با زبان رسای خود از تو دفاع می‌کنم. او مردم روزگار را راویان اشعار خود می‌داند و یقین دارد که هر گاه فرد تنبل اشعار او را بشنود، به فعالیت خود ادامه می‌دهد و کسی که با موسیقی و آواز خوانی بیگانه است، اگر آن را بشنود، با آواز خوش آن را زمزمه می‌کند. بنابراین، تمام مردمان آن را نیکو می‌دانند. متنبی تنها شعر خود را اصل می‌داند و شعر دیگر شاعران را پژواک صدای خود دانسته است:

أَجْزَنِي إِذَا أَنْشَدْتُ شِعْرًا فَإِنَّمَا بِشِعْرِي أَتَاكَ الْمَادْحُونَ مُرَدَّدًا
وَدَعَّ كُلَّ صَوْتٍ غَيْرَ صَوْتِي فَإِنِّي أَنَا الصَّائِحُ الْمُحَكِّمِيُّ وَالْآخِرُ الصَّدِّي

(همان، ج ۱، ص ۲۹۱)

ترجمه: هر گاه شاعری در مدح تو شعری سرود، تو پاداش آن را به من عطا کن، چرا که آن همان اشعار من است که شاعران دیگر تکرار می‌کنند، آن‌ها معانی و الفاظ را از من می‌گیرند و آن را نزد تو می‌سرایند.

شاعر از لحاظ نزدیکی به بدل و بخشش، خود را برادر آن می‌داند و خود را خداوندگار قصاید و سازنده قافیه‌ها معرفی می‌کند و زبان بران خود را همچون سمی می‌داند که دشمنان را به هلاکت می‌رساند.

أَنَا تَرِبُ النَّدَى، وَرَبُّ الْقَوَافِي وَسِمَامُ الْعِدَاوَةِ غِظُّ الْحَسُودِ

(همان، ج ۱، ص ۳۲۳)

ترجمه: من فردی بخشنده و یاری رسان هستم، من پروردگار قافیه‌هایم (شاعری ماهر و چیره دست می باشم) و برای دشمنان سم کشنده و مایه برانگیختن خشم و غضب حسودانم.

أَنَا فِي أُمَّةٍ تَدَارَكُهَا اللَّهُ غَرِيبٌ كَصَالِحٍ فِي تُمُودٍ

(همان، ج ۱، ص ۳۲۴)

ترجمه: من در میان مردم زمان هام غریب و بی همتا هستم، همانگونه که حضرت صالح نیز همچون من در میان امتش بیگانه بود و سخنانش را نمی فهمیدند.

بیت اول جلوه ای از نارسسیم افراطی شاعر بوده و بیت دوم احساس غربت شدید رامی رساند.

متنبی در دوران نوجوانی ابیاتی سرود که به عقیده برخی محققین بهترین تجلی پدیده نارسسیم در شخصیت متنبی است، او در همان سنین نوجوانی چنین سرود:

أَيَّ مَحَلٍّ أَرْتَقِي؟ أَيَّ عَظِيمٍ أَتَّقِي؟
وَكُلُّ مَا قَدْ خَلَقَ اللَّهُ وَمَا لَمْ يَخْلُقْ
مُحْتَقِرٌ فِي هِمَّتِي كَشَعْرَةٍ فِي مَفْرَقِي

(همان، ج ۲، ص ۳۴۱)

این بیت ها با صدایی رسا نارسسیم متنبی را منعکس می کند و احساس بیهودگی را پنهان می سازد. پس نتیجه می گیریم که احساس خود برتر بینی به متنبی دست داد، اما در مقابل از یک نقص اجتماعی رنج می برد. در نتیجه، خودشیفتگی او جبران این کمبود او محسوب می شود (الترجسیه، شبکه النبأ المعلوماتية - الجمعة ۲۴ آب / ۲۰۰۷ - ۱۰ / شعبان / ۱۴۲۸).

نشانه های این عقده روانی را در خلال شعر متنبی و زندگی اش می بینیم، شاعر در اوان جوانی این چنین می سراید:

أَمْطِ عَنكَ تَشْبِيهِي بِمَا وَكَأَنَّهُ فَمَا أَحَدٌ فَوْقِي وَلَا أَحَدٌ مِثْلِي

(همان، ج ۳، ص ۱۶۱)

ترجمه: هیچ گاه مرا با دیگران مقایسه نکنید که مسلماً هیچ کسی بالاتر از من
و یا هم سان من وجود ندارد.

مَا مَقَامِي بِأَرْضِ نَخْلَةٍ إِلَّا كَمَقَامِ الْمَسِيحِ بَيْنَ الْيَهُودِ

(همان، ج ۱، ص ۳۱۹)

ترجمه: منزلت من در سرزمین نخله، همچون جایگاه مسیح در میان قوم
یهود است.

شَاعِرُ الْمَجْدِ خَدَنَهُ شَاعِرُ اللَّفْظِ كَالآنَا رَبُّ الْمَعَانِي الدَّقَاقِ
لَمْ تَزَلْ تَسْمَعُ الْمَدِيحَ وَلَكِنَّ صَهِيلَ الْجِيَادِ غَيْرَ النَّهَاقِ

(همان، ج ۲، ص ۳۷۱)

ترجمه: او خطاب به سیف الدوله گفته است: تو شاعر مجد هستی و به تمام
رموز آن آگاهی و من شاعر لفظ هستم. پس هر کدام از ما در جای خود صاحب
معانی دقیق هستیم. تو پیوسته اشعار زیادی رامی شنوی، چرا که تو پادشاهی
و مداحان زیادی گرد تو جمع شده اند؛ اما شعر من برترین شعرهایی است که
تاکنون شنیده‌ای.

إِنَّ هَذَا الشِّعْرَ فِي الشِّعْرِ مَلَكٌ سَارَ فَهُوَ الشَّمْسُ وَالْدُنْيَا فَلَكَ

(همان، ج ۲، ص ۳۷۴)

ترجمه: منزلت شعر من نسبت به شعر دیگران همچون فرشتگان نسبت به
مردم است و شعرم در دنیا چون خورشید در گردش است.
حافظ و متنبی هر دو شعر را به آب روان تشبیه کرده‌اند، متنبی چنین
می‌سراید:

مَحَامِدٌ نَزَفَتْ شِعْرِي لِيَمْلَأَهَا آلَ مَا امْتَلَأَتْ مِنْهُ وَلَا نُضْبًا

(همان، ج ۱، ص ۱۱۹)

ترجمه: خصلی نیکو که شعرم را در فراگرفتن آن ها تهی نمود، از این رو شعر من در حالی بازگشت که خصال ایشان از آن سیراب نگشته و شعر من نیز در وصف آنان پایان پذیرفته است. همچنان که حافظ فرمود:

حافظ از مشرب قسمت گله نا انصافی است

طبع چون آب و غزل های روان ما را بس

(دیوان حافظ ، ص ۲۰۸)

۶- مقایسه خودشیفتگی حافظ و متنبی

چنانکه قبلاً گفته شد، حافظ و متنبی هر دو از استوانه‌های بزرگ ادبیات فارسی و عربی هستند که بسیار مورد توجه ادیبان و صاحب نظران در عرصه شعر و شاعری بوده و اشعار آن دو در معرض نقد و بررسی قرار گرفته است. خواننده در یک نگاه اجمالی به دیوان آنان متوجه خود ستایی این دو شاعر می‌شود، ولی با درک عمیق اشعار و تأمل بیشتر تفاوت های اساسی بین خودشیفتگی حافظ و متنبی دیده می‌شود. ملموس ترین تفاوت آن ها، نوع خود شیفتگی است که در اشعارشان نمود یافته است، به این معنی که حافظ شیفته و فریفته کلام خود و زیبایی آن شده نه منش و شخصیت خود، اما متنبی شیفته شخصیت و خصوصیات فردی خویش می‌باشد. او ذوق لطیف و استعداد سرشار خود را برای نمایاندن عظمت روحی خود به کار گرفته است.

ویژگی های روحی متنبی و حس برتری جویی او نسبت به دیگران باعث شده که در مدایح خود شیوه‌ای نو ابداع کند؛ بدین ترتیب که در قصاید مدحی اش خود را برتر از ممدوح می‌داند تا توجه همگان را به خود جلب کند. "روش متنبی در مدح دیگران بیانگر این مطلب است که خود بزرگ بینی‌اش به او این امکان را نمی‌دهد که از فاصله‌ای دور به ممدوح خود بنگرد و بین خود و ممدوح فاصله‌ای عمیق ببیند که این فاصله موجب تحقیر نفس خود و تعظیم شأن ممدوح گردد، بلکه او ممدوح را همچون دوستان خود مورد خطاب قرار می‌دهد." (فاضلی، ۱۳۷۲، ص ۶۲). متنبی مدح دیگران را وسیله‌ای برای بزرگداشت و خوستایی خود می‌بیند و شاه‌بیت قصایدش را به خویشتن اختصاص داده است. وی همچنین، در انتخاب تخلص شعری نیز به برتری - جویی گراییده است، زیرا تخلص او به متنبی به خاطر ادعای او به پیامبری در

شعر است. در مورد متنبی همه اتفاق نظر دارند که شاعری بزرگ و هنرمندی تواناست و اینکه در شعر پیشرو و الهام بخش شعرای پس از خود می باشد، ولی نمی توان انکار کرد که او شاعری مغرور و متکبر است.

عجب و تکبر از خصوصیات اخلاقی مذموم است که در تعریف آن گفته می شود اگر کسی عملی را انجام داده و آن را بزرگ و با عظمت تلقی نماید و با رفتار و کردار خود وانمود کند که از دیگران برتر و بالاتر است، دچار تکبر شده است و "ریشه اصلی تکبر از نقصانی است که در شخص متکبر وجود دارد و او ناخودآگاه می کوشد با ابراز تکبر آن نقصان را جبران نماید." (رشید پور، ۱۳۷۲، ص ۲۳۵). با توجه به تعریف خود شیفتگی در علم روانشناسی و عجب و غرور در اخلاق که در تمام جوامع بشری مطلق می باشد، دور از ذهن نیست که متنبی دچار خودشیفتگی و غرور ناشی از آن شده باشد. روان شناسان معتقدند رفتاری که از انسان سر می زند یا آثار مکتوب، نقاشی یا هر اثر هنری دیگری که وی خلق می کند، بازتاب حالت های روانی و تعیین کننده سلامت یا بیماری روان اوست. بنا به همین اصل و با توجه به اشعار غرور آمیز متنبی شائبه خودشیفتگی او مسلم می شود که بستر شکل گیری این عقده روحی در سابقه خانوادگی او وجود دارد.

"متنبی از خانواده مهم و سرشناسی نبوده و هرگز از اجداد و نسب خویش نامی نبرده است. او به جای فخر به نیاکانش به روح با عظمت و اعمال بزرگ و افکار بلند خویش مباحث می نمود" (شرح دیوان متنبی، ج ۱، ص ۳۱).

لَا بِقَوْمِي شَرَفٌ بَلْ شَرَفُوا بِي وَبِنَفْسِي فَخَرْتُ لَا بِجَدُّوَدِي

(دیوان متنبی، ص ۳۲۲)

ترجمه: من به قوم و نیاکان خود افتخار نمی کنم، بلکه به عظمت و بزرگی خود می بالم.

در هر حال، متنبی زندگی سخت و پر مشقتی را پشت سر گذاشته است و شکوفا شدن استعداد وی و تفاخر به عظمت روحی می تواند به خاطر عقده حقارتی باشد که آدلر از آن به عنوان عامل پیشرفت انسان ها یاد می کند. «انسان از لحاظ عضوی و یا موقعیت اجتماعی موجود ناقصی می باشد و به خاطر اینکه این عقده کمبود و حقارت را جبران کند، به ابزار و آلات دیگر

پناه می‌برد تا توازن روانی خود را تنظیم کند.» (الترجسیة شبکه النبأ المعلوماتية، ۱۴۲۸، ۲۴آب). کلام خود شاعر درباره دستیابی مجد و عظمتش دلیل اثبات این مدعاست:

وَ كَسْتُ أَبَالِي بَعْدَ ادْرَاكِي الْعُلَمَاءَ أَكَّانَ تُرَانًا مَا تَنَاوَلْتُ أَمْ كَسَبَا
فَرُبَّ غُلَامٍ عَلَّمَ الْمَجْدَ نَفْسَهُ كَتَعْلِيمِ سَيْفِ الدُّوَلَةِ الطَّعْنَ وَ الضَّرْبَا

(همان، ص ۶۱)

ترجمه: پس از اینکه به بزرگی و عزت رسیدم، دیگر برایم مهم نیست که آیا افتخاراتی که به دست آورده‌ام، از اجدادم به من ارث رسیده است و یا خود کسب کرده‌ام. چه بسا پسر بچه‌ای (خود متنبی) که مجد و بزرگی را به خود تعلیم داد، همانگونه که سیف الدوله نیزه زدن و شمشیر زنی را به خود آموخت.

بر اساس پدیده خودشیفتگی که نوعی بیماری ست و نیز خودستایی متکبرانانه که بیماری اخلاقی در روح و روان است، شخصیت متنبی را مورد بررسی قرار دادیم و شواهد و قراینی دال بر اینکه ممکن است وی خودشیفته باشد، وجود دارد و بعضی روان‌شناسان هم کماکان به این موضوع اشاره دارند. "متنبی در برهه زمانی مضطربی در تاریخ عرب می‌زیست و در زندگی با وقایعی مهم و مشکلات عاطفی زیادی روبه‌رو شد که این مسایل در شعر او منعکس شده و مسلماً بر روحیه متنبی و سلامت روانی او تأثیر گذاشته است" (هل كان المتنبی مصاباً بالاكئاب، ۲۰۰۰) و برخی هم مانند عبدالرحمن صدقی متنبی را به خاطر فخریات زیاد و خودشیفتگی مبتلا به مرض "خودبزرگ بینی" می‌دانند (همان). اما خواجه شیراز را نمی‌توانیم فردی خودشیفته بدانیم. دلایلی که برای صحت ادعا وجود دارد، از این قرار است: او عارفی آشفته حال است که با خدای خویش پیوندی ناگسستنی دارد و در مقابل او همیشه سر تعظیم فرود می‌آورد و به الطاف او چشم امید دارد. هدف او جلب نظر دیگران نمی‌باشد. اندیشه‌های ملامتی او مهر تأییدی بر این عقیده می‌گذارد. دیگر اینکه او همدل و هم‌درد هم‌نوعان خویش است، از دردی مشترک با انسان‌ها سخن می‌گوید، کلام او سخن دل همه و خودش زبان گویای افراد است. نکته‌پرداز و ظریف است که با دقت و ذکاوت مسایل اجتماعی و انسانی جامعه خویش را می‌کاود و احساس مسؤولیت او نسبت به

اطرافیان‌اش اجازه نمی‌دهد که بی تفاوت از کنار مشکلات عبور می‌کند. همچنین، پادشاهان و وزیران ادب‌پرور را مدح می‌کند و با کمال فروتنی و تواضع از آن‌ها قدردانی می‌کند. و خاضعانه معشوق خود را می‌ستاید و خود را در مقابل او به هیچ می‌انگارد.

ای شهنشاہ بلند اختر خدا را ہمتی تا ببوسم همچو اختر خاک ایوان شما
(دیوان، ۱۳۷۷، ص ۱۱)

جهان به کام من اکنون شود که دور زمان مرا به بندگی خواجہ جهان انداخت

(همان، ص ۱۴)

حافظ این گوهر منظوم که از طبع انگیخت ز اثر تربیت آصف ثانی دانست

(همان، ص ۳۹)

آن که در طرز غزل نکته به حافظ آموخت یار شیرین سخن نادره گفتار من است

(همان، ص ۴۱)

به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ حلقہ بندگی زلف تو در گوشش باد

(همان، ص ۸۲)

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ چو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد

(همان، ص ۱۲۴)

دانش حافظ به فلک بر شده بود کرد غمخواری شمشاد بلندت پستم

(همان، ص ۲۴۳)

حافظ گاهی از خودستایی و نیز مدح دیگران دست می‌کشد و با تواضع و فروتنی چنین می‌سراید:

مگو دیگر که حافظ نکته دان است که ما دیدیم و محکم جاهلی بود

(همان، ص ۱۶۹)

شخصی که دارای اختلال خودشیفتگی است، نمی‌تواند کسی را دوست داشته‌باشد یا اینکه کسی را مدح کند و یا در مقابل کسی اظهار فروتنی کند؛ زیرا غیر از خود کسی را شایسته عشق و ورزیدن نمی‌داند. بنابراین، بدون تردید نمی‌توان حافظ را دارای اختلال روانی خودشیفتگی دانست. لکن جمع میان وجود مظاهر خود شیفتگی و ابعاد هنری و تاثیرگذار حافظ و بعضاً متنبی، عرصه جدیدی می‌گشاید که باید آن را تحت عنوان نارسیم هنری یا خودشیفتگی

هنری معرفی نمود. بدین معنی که هنرمند به عظمت اثر خود پی می‌برد و برای متوجه کردن دیگران به زیبایی‌ها و عظمت هنری اش آن را مورد ستایش قرار می‌دهد و مخاطب را به تأمل و تعمق و حفظ هنر جاویدان خود فرا می‌خواند. سخندانی و خوشخوانی نمی‌ورزند در شیراز

بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم.

(همان، ص ۲۹۸)

۷- نتیجه گیری

خودشیفتگی هنری نوعی دلبستگی و علاقه بیش از حد هنرمند به موهبت هنری و اثر خویش می‌باشد و چون تکلم وسیله‌ای برای ابراز این نوع خودشیفتگی است، در شعر شاعران و کلام نویسندگان بیشتر نمایان می‌شود و کمابیش در اشعار همه شاعران وجود دارد. اما نکته‌ای که باید به آن توجه داشت، واکنش مخاطب در برابر این گونه اشعار است. همانطور که در ضمن این نوشتار ملاحظه شد، شعر متنبی و حافظ هر دو دارای چنین خصوصیتی بودند، ولی مخاطب در مقابل کلام متنبی علی‌رغم توانا دانستن او در هنر شاعری تاب نمی‌آورد و آن را ناشی از غرور و خودشیفتگی مذموم (اختلال خودشیفتگی) می‌داند، درحالی که خواننده شعر حافظ بدون هیچ مخالفتی با وی هم‌داستان می‌شود و او را در تعریف از خود محق می‌داند و حتی در مواردی که حافظ راه افراط پیش گرفته، به راحتی از آن چشم‌پوشی می‌کند که البته این امر ناشی از ویژگی‌های زبان حافظ و شیوه گفتار اوست. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که باعث دلنشینی کلام حافظ می‌شود و خواننده را با خود همراه می‌سازد صنعت تجرید است. او با استفاده از این فن، گویی شخصیت خود را با حافظی که شعر می‌گوید، یکی نمی‌داند و مقام شاعری اش را بسی بالاتر از شخصیت واقعی خویش قرار می‌دهد و با این جداسازی شخصیت هنری از شخصیت حقیقی، خود را در کنار مخاطب قرار داده، به تحسین توان شعری حافظ می‌پردازد. این در حالی است که متنبی به دلیل استفاده از افعال و ضمائر مالکیت، خود را در مقابل مخاطب و خواننده قرار می‌دهد و همین امر او را از همراهی و تصدیق کامل باز می‌دارد، بلکه گاهی تعبیرات شاعر را مبالغه آمیز و برخاسته از حس خودبرتربینی می‌داند.

به هر ترتیب، در جریان این پژوهش تطبیقی که به تحلیل یک پدیده روانشناختی در حوزه ادبیات پرداخته، این نتیجه بیشتر حاصل می شود که باید علاوه بر خودشیفتگی به عنوان یک بیماری واخترلال روانی، نوعی دیگر از خودشیفتگی لحاظ نمود که از آن با عنوان خودشیفتگی هنری یا نارسیم هنری یاد نمودیم.

یادداشت ها

۱- عرب بر این عقیده است که هرگاه ستاره سهیل بدرخشد، بیماری وبا در بین چهارپایان رایج می شود، شاعر در این بیت خودش را ستاره سهیل می داند و دشمنانش را چهارپایان و فرزندانش را زنا می داند، یعنی هیچ اصل ونسبی ندارند.

* ترجمه ایات برگرفته از کتاب ترجمه و تحلیل دیوان متنبی از دکتر علیرضا منوچهریان است.

کتابنامه

- ۱- جامی، عبدالرحمن، ۱۳۴۸ ه.ش. بهارستان، کتابخانه مرکزی، تهران.
- ۲- حافظ، شمس الدین محمد، ۱۳۷۷ ه.ش. دیوان، نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، نشر پارسا، تهران.
- ۳- خرمشاهی، بهاءالدین، ۱۳۸۴ ه.ش. ذهن و زبان حافظ، انتشارات ناهید، تهران، چاپ هشتم.
- ۴- خواند میر، غیاث الدین بن هماد الدین حسینی، ۱۳۳۳ ه.ش. حبیب السیر، کتابخانه خیام، ج ۳، تهران.
- ۵- رشیدپور، مجید، ۱۳۷۶ ه.ش. مبانی اخلاق اسلامی، تهران، انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران.
- ۶- ساراسون، ایرون جی و باربا آ، ۱۳۸۱ ه.ش. روان شناسی مرضی، ترجمه بهمن نجاریان و علی اصغر مقدم و محسن دهقانی، انتشارات رشد، ج ۱، تهران.
- ۷- عمادی، اسدالله، ۱۳۷۰ ه.ش. جهان بینی و زیبایی شناسی حافظ، نشر دی، تهران.
- ۸- الفاخوری، حنا، ۱۴۲۲ ه.ق. الجامع فی تاریخ الأدب العربی (الأدب القدیم)، منشورات ذوی القربی.

- ٩- فاضلی، محمد؛ ١٣٧٢ هـ.ش. التعریف بالمتنبی من خلال أشعاره، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ١٤٦.
- ١٠- فروخ، عمر؛ ١٩٦٨ م، تاریخ الأدب العربی (الأدب المحدث إلى آخر القرن الرابع الهجری)، دار العلم للملایین، بیروت.
- ١١- قیروانی، رشید الدین (ابن رشیق)، ١٩٣٤ م، العمده فی محاسن الشعر وآدابه ونفده، تحقیق محی الدین عبد الحمید، جلد اول.
- ١٢- گوتسه، ولفگانگ فن یوهان، ١٣٨٠ هـ.ش. دیوان شرقی، ترجمه کورش صفوی، انتشارات هرمس، تهران، چاپ دوم.
- ١٣- المتنبی، ابو الطیب، ١٩٣٤ م، دیوان أبی الطیب المتنبی بشرح أبی البقاء العکبری، ضبطه وصححه ووضع فهارسه: (مصطفی السقا، ابراهیم الأبیاری، عبد الحفیظ الشلبی)، الأجزاء الأربعة، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابی الحلبي وأولاده بمصر، الطبعة الثانية ١٣٧٦. العمده، جلد اول.
- ١٤- مرتضوی، منوچهر، ١٣٧٠ هـ.ش. مکتب حافظ، انتشارات ستوده، تبریز، چاپ سوم.
- ١٥- مرتضوی، منوچهر، ایهام خصیصه اصلی سبک حافظ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال یازدهم، شماره تابستان.
- ١٦- ملاح، حسینعلی، ١٣٨٢ هـ.ش. حافظ و موسیقی، فرهنگ و هنر، چاپ دوم.
- ١٧- منوچهریان، علیرضا، ١٣٨٢ هـ.ش. ترجمه وتحلیل دیوان متنبی، جلد اول، ناشر: نورعلم.
- ١٨- نعمانی، شلبی، ١٣٣٩ هـ.ش. شعر العجم، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، انتشارات ابن سینا، تهران.
- ١٩- النرجسیه، شبکه النبأ المعلوماتیة-الجمعه ٢٤ آب/٢٠٠٧ - ١٠ شعبان/١٤٢٨.
- ٢٠- <http://www.annabaa.org/nbanews/65/428.htm>
- ٢١- منزله المتنبی الشعریة، ٢٠٠٧ م. من ویکیبیدیا، الموسوعة الحرة، ٣١ دسمبر.
- ٢٢- <http://ar.wikipedia.org/wiki>
- ٢٣- عبد الحمید، ولید خالد، ٢٠٠٠ م. هل كان المتنبی مصابا بالإكتئاب؟، مقالة نشرت فی المجلة العربية للطب النفسی، المجلد ١١، العدد الثاني، نوفمبر.
- ٢٤- <http://taathor.ft.com/wep/t3/mtnby.htm>